



تفسیر آیات مشکل

درس ۳۱

رؤیت خدا

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد

**مقدمه**

در ادامه آیات مربوط به قیامت، از دو گروه مختلف یاد می‌شود، که هر یک دارای حالتی متفاوت با دیگری است. دسته اول مؤمنانی هستند که با چهره‌ای شاد و خرم، به سوی پروردگار خود می‌نگرند و دسته دوم کافرانی هستند که با چهره‌ای درهم کشیده، عذاب الهی درباره آن‌ها قطعی است. از این‌که مؤمنان به پروردگار می‌نگرند، برداشت می‌شود که خداوند قابل رؤیت است؛ از این‌رو موضوع بحث در این درس این است که، آیا مؤمنان در قیامت خدا را خواهند دید، یا منظور این است که در آن روز در انتظار چشم‌داشت پاداش و لطف حق تعالی هستند؟ که در ادامه به بیان نظرات مختلف فرق اسلامی درباره امکان رؤیت خدا در قیامت خواهیم پرداخت.

محتوای آموزشی

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ. وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ. تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ.»

(قیامت، ۲۲-۲۵)

(در روز قیامت) چهره‌هایی تازه و خرم هستند و به سوی پروردگار خود می‌نگرند و چهره‌هایی درهم کشیده، که یقین پیدا کرده‌اند که عذابی کمرشکن در پیش دارند.

لغت و اعراب

۱. «وجوه» جمع وجه، به معنای چهره است و تنکیر آن باتوجه به تکرار آن در آیات بعدی، برای تنويع و تقسیم می‌باشد. گاهی وجه به صورت مجازی در معانی دیگری به کار می‌رود، مانند ذات، روبه‌روی، نوع و مانند آن‌ها.
۲. «ناضره» شاداب، از «نضره» که حالتی در چهره انسان است که در موقع خوشحالی پیدا می‌شود.
۳. «ناظره» نگران، بیننده، منتظر. گاهی انسان به چیزی نظر می‌کند، ولی آن را نمی‌بیند، می‌گویند، «نظرت الی الهلال و لم اره».
۴. «باسره» غمگین، عبوس، رو درهم کشیده.
۵. «فاقره» فاجعه، مصیبت شکننده.

تفسیر**چهره‌های شاداب و چهره‌های غمگین**

این آیات در ادامه آیات مربوط به قیامت و اتفاقاتی که در آن روز رخ خواهد داد، قرار گرفته و از دو گروه متفاوت

یاد می‌کند: گروهی شاداب که همان مؤمنانند و گروهی غمگین که همان کافرانند. درباره گروه مؤمنان می‌فرماید: چهره‌هایی در آن روز شاداب هستند و به‌سوی پروردگار خود می‌نگرند و درباره کافران اظهار می‌دارد، که چهره‌هایی درهم کشیده‌اند که یقین پیدا کرده‌اند که عذابی کمرشکن در پیش دارند.

باید دید منظور از نگرستن آن گروه شاداب به‌سوی خدا چیست؟ آیا مؤمنان در قیامت خدا را خواهند دید، یا منظور این است که در آن روز در انتظار پاداش و لطف حق تعالی هستند؟

اهل سنت و اشاعره وجه اول را درست می‌دانند و معتقدند که مؤمنان در قیامت خدا را با همین چشم سر خواهند دید. ولی شیعه و معتزله وجه دوم را برگزیده‌اند و رؤیت خدا را با چشم سر، هم در دنیا و هم در آخرت محال می‌دانند.

نفی یا اثبات رؤیت خداوند از دیدگاه فرق اسلامی

در میان متکلمان اسلامی این بحث از دیرباز مطرح بوده، که آیا خداوند را با چشم سر می‌توان دید یا دیدن خدا از محالات است؟ البته در میان امت‌های گذشته، دیدن خداوند یکی از درخواست‌های تکراری مردم سست ایمان از پیامبرانشان بود:

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا»
(فرقان، ۲۱)

و کسانی که ملاقات ما را باور ندارند، می‌گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند، یا چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم. آن‌ها درباره خویش استکبار نمودند و سخت گردنکشی کردند.

این درخواست، به‌خصوص از سوی قوم موسی، با شدت تمام مطرح می‌شد که آیات مربوط به آن را به‌زودی نقل خواهیم کرد. هم‌چنین شبیه آن را مشرکان عصر جاهلی از پیامبر اسلام خواستند و از او چند درخواست غیرمنطقی کردند؛ از جمله اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاوری! «أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا» (اسراء، ۹۲)

باتوجه به این درخواست‌ها، آیات و روایات گوناگونی که درباره رؤیت خداوند وارد شده و بعضی از آن‌ها را نقل خواهیم کرد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اساساً رؤیت خداوند امکان دارد یا نه؟ این مسأله یکی از مسائل مهم و بحث‌انگیز در علم کلام و در میان دانشمندان اسلامی و مورد اختلاف میان فرقه‌ها و گروه‌های مختلف است، تا جایی که اشعری در این‌باره نوزده قول ذکر می‌کند، که بعضی از آن‌ها به قرار زیر است:

بعضی‌ها گفته‌اند خدا را هم در دنیا و هم در آخرت می‌توان دید؛

بعضی‌ها گفته‌اند خدا را فقط در خواب می‌توان دید؛

بعضی‌ها گفته‌اند خدا را فقط در قیامت می‌توان دید.

معتزله و طوائفی از فرق اسلامی گفته‌اند که دیدن خدا نه در دنیا و نه در آخرت امکان‌پذیر نیست. حفص الفرد و ضرار از معتزله گفته‌اند که خدا را با این چشم‌ها نمی‌توان دید؛ ولی خداوند در قیامت حسّ ششمی به انسان خواهد داد، که با آن خدا را درک کند.^۱

در میان این اقوال آنچه مهم است و طرفداران زیادی دارد، دو قول است:

قول اول این‌که خداوند هرگز با چشم سر دیده نمی‌شود و اساساً رؤیت خدا از نظر عقلی محال است. این قول مربوط به شیعه و معتزله و بعضی دیگر از فرق اسلامی است و به‌طوری‌که خواهیم دید، ائمه شیعه به شدت امکان رؤیت باری تعالی را نفی کرده‌اند.

قول دوم این‌که رؤیت خدا امکان‌پذیر است و مؤمنان، خدا را در روز قیامت مانند ماه چهارده شبه خواهند دید. این قول همان قول رایج میان اهل سنت و اشاعره است.

در میان بزرگان شیعه فقط به یک نفر نسبت داده شده، که قائل به امکان رؤیت خداوند بود و او هشام‌بن حکم از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) است. شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» تلویحاً و در کتاب «الفصول المختاره» تصریحاً این قول را به هشام نسبت می‌دهد.^۲

ما تصور می‌کنیم که نسبت دادن این قول به هشام از آن‌جا ناشی شده، که گویا او خدا را جسمی نه چون سایر اجسام می‌دانست، و اگر کسی خدا را جسم (از هر نوع) بداند طبعاً او را قابل رؤیت خواهد دانست؛ ولی کسانی در نسبت دادن این قول به هشام تردید کرده‌اند و اشعری هم از خود هشام نقل کرده که منظور من از جسم، موجود بودن و قائم به نفس بودن و شیء بودن خداست.^۳ یعنی این جمله که (جسم لا کالاجسام) مانند این جمله است که (شیء لا کالاشیاء).

بعضی از محققان هم احتمال داده‌اند که هشام پیش از آن‌که مذهب تشیع را قبول کند و به خدمت امام صادق (علیه‌السلام) در آید، چنین عقیده‌ای را داشته، ولی بعدها از آن برگشته است.^۴

به هر حال آنچه شیعه و معتزله به آن معتقدند این است که دیدن خداوند با چشم سر امکان ندارد و سنخیتی میان دیدگان بشر با ذات باری تعالی موجود نیست. در مقابل این‌ها اهل سنت و اشاعره قرار دارند که دیدن خدا را جایز می‌دانند.

بررسی مسأله در آیات قرآنی

۱. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۵.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۵۹، و الفصول المختاره، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳. مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۹.

۴. عبدالله نعمه، هشام‌بن‌الحکم، ص ۱۳۵.

در کتاب‌های کلامی، دلایل گوناگونی برای اثبات یا نفی امکان رؤیت خدا ذکر شده که بعضی از آنها عقلی و بعضی دیگر نقلی است، دانشمندان شیعه و معتزله برای اثبات نظریه خود در نفی امکان رؤیت، با چند آیه قرآنی استدلال کرده‌اند:

۱ - «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام، ۱۰۳)

دیدگان، او را درنیابد و او دیدگان را دریابد، و او لطیف و آگاه است.

قاضی عبدالجبار وجه دلالت این آیه را چنین توضیح داده است: وقتی ادراک با دیده همراه شود جز رؤیت معنایی نخواهد داشت. در این آیه خداوند، درک شدن با دیده را از خود نفی کرده و ما در این نفی، نوعی مدح و ستایش می‌یابیم که به ذات او برمی‌گردد. وقتی نفی رؤیت مدح باشد، رؤیت ذات الهی نقصی برای او خواهد بود و نقص و کاستی بر خدا روا نیست.^۱

«ایچی» به این استدلال اشکال کرده، می‌گوید آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است که انسان خدا را با دیده سر و به‌صورت روبه‌رو نمی‌بیند. ممکن است بینندگان او را با عضو خاصی به‌طور مطلق درک کنند.^۲

این اشکال، خروج از محل نزاع است. بحث در این است که آیا انسان می‌تواند با همین چشمان خدا را روبه‌رو ببیند، و اگر شما درک وجود خدا و علم به او را دیدن فرض کنید، مطلب دیگری است.

۲ - «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِيهِ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرُّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». (اعراف، ۱۴۳)

و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! به من نشان بده تا بر تو بنگرم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید؛ ولی به این کوه بنگر، اگر بر جای خود بماند مرا خواهی دید. پس چون پروردگارش به کوه جلوه کرد، آن را پراکنده نمود و موسی بیهوش افتاد. پس چون به هوش آمد گفت: منزهی تو! به‌سوی تو توبه کردم و من نخستین مؤمنان هستم.

این آیه از چند جهت دلالت بر مطلب می‌کند:

نخست: خداوند دیده شدن خود را برای همیشه نفی می‌کند (لن ترانی). واژه «لن» برای نفی ابد است؛ یعنی هرگز مرا نخواهی دید، و این شامل دنیا و آخرت هر دو می‌شود.

دوم: پس از نفی رؤیت برای تأکید بیش‌تر، آن را به مستقر شدن و بر جای ماندن کوهی که آن‌جا بود تعلیق می‌کند

۱. قاضی عبدالجبار، شرح‌الاصول الخمسه، ص ۲۳۳؛ و قریب به آن، المغنی فی ابواب التوحید، ج ۴، ص ۳۳ به‌بعد.

۲. شرح‌المواقف، ج ۸، ص ۱۴۱.

و می‌گوید: «اگر این کوه، ثابت و مستقر بماند مرا خواهی دید.» و در همان حال بر آن کوه تجلی می‌کند و کوه را به صورت ریزریز و پراکنده درمی‌آورد (فجعله دكًا) و کوه مستقر نمی‌ماند. مفهوم این کار این است که خدا دیده نمی‌شود، چون دیده شدن خدا به استقرار کوه تعلیق شده است و این از باب نفی یک چیز از طریق تعلیق کردن آن به محال است؛ مانند آیه (حتی یلج الجمل فی سم الخیاط) که بهشت رفتن کافران را به رفتن شتر در سوراخ سوزن تعلیق کرده که محال است.

سوم: با این که درخواست رؤیت خدا از سوی موسی به خاطر پیشنهاد بعضی از بنی اسرائیل بود، به گونه‌ای که در آیه ۵۵ از سوره بقره آمده، با این حال موسی پس از به هوش آمدن از کار خود توبه می‌کند و از این درخواست پشیمان می‌شود و اظهار می‌دارد که: «من نخستین مؤمن به این هستم که تو دیده نمی‌شوی.» البته منظور از واژه «نخستین» در این جا داشتن ایمان محکم است، نه این که پیش از من کسی این عقیده را نداشت. مانند خطابی که خداوند به بنی اسرائیل می‌کند و می‌فرماید:

«وَأٰمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» (بقره، ۴۱)

و بدان چه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست، ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید. جالب این که اشاعره نیز با همین آیه مورد بحث به مطلوب خود استدلال کرده‌اند و آن را دلیلی بر اثبات رؤیت گرفته‌اند. آن‌ها گفته‌اند اگر رؤیت خداوند محال بود، موسی آن را درخواست نمی‌کرد. دیگر این که خداوند رؤیت خود را تعلیق به استقرار آن کوه کرد و استقرار کوه ممکن بود؛ پس رؤیت خدا نیز ممکن خواهد بود.^۱ در پاسخ می‌گوییم: اگر آن‌ها به آیات دیگری که مربوط به همین جریان است توجه داشتند، می‌دانستند که درخواست رؤیت خدا نه از سوی موسی، بلکه از سوی قوم موسی بود، و این که موسی آن را درخواست کرد در اثر اصرار قوم او بود و او برای اثبات این که این درخواست قابل اجرا نیست، آن را از خدا خواست و آن پاسخ را شنید. طبق بعضی از این آیات، قوم موسی به خاطر همین درخواست غیرمنطقی که لایق شأن خدا نبود، مجازات شدند.

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره، ۵۵)

و هنگامی که گفتید ای موسی بر تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه شما را برگرفت و شما می‌نگریستید.

درباره امکان استقرار کوه هم می‌گوییم: رؤیت خدا به استقرار آن کوه در آن ساعت تعلیق شده بود و با تجلی خدا، آن کوه ریزریز شد و استقرار خود را از دست داد؛ بنابراین تعلیق به منفی بود، که افاده نفی می‌کند.

۱. شرح مواقف، ج ۸، ص ۱۲۱.



چکیده

به فرموده آیات فوق در روز قیامت مؤمنان با چهره‌های شاد و خرم به سوی پروردگار خود می‌نگرند. این موضوع سبب شده که عده‌ای از جمله اشاعره، نگریستن به سوی خدا را بر معنای ظاهری آن حمل کنند و قائل به رؤیت خدا با چشم سر در قیامت شوند، ولی بسیاری از مفسران از شیعه و معتزله رؤیت خدا را با چشم سر، هم در دنیا و هم در آخرت، محال می‌دانند و منظور از رؤیت را انتظار پاداش و لطف حق تعالی معنا کرده‌اند. البته در میان امت‌های گذشته، دیدن خداوند یکی از درخواست‌های تکراری مردم سست‌ایمان از پیامبرانشان بوده است و شبیه آن را مشرکان عصر جاهلی از پیامبر اسلام خواستند. در پایان دانشمندان شیعه و معتزله برای اثبات نظریه خود در نفی امکان رؤیت، به چند آیه قرآنی استدلال کرده‌اند.





تفسیر آیات مشکل

درس ۳۲

دلایل معتقدان به امکان رؤیت و نقد آن

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد

مقدمه

در ادامه آیات درباره امکان رؤیت خدا در قیامت، در این درس به دلایل معتقدان به امکان رؤیت می‌پردازیم و پس از بیان استدلال‌های ایشان، آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

محتوای آموزشی

دلایل معتقدان به امکان رؤیت و نقد آن

اشاعره و اهل سنت برای اثبات جواز رؤیت خداوند چند دلیل از قرآن و حدیث آورده‌اند، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ». (قیامت، ۲۲-۲۳)

(در روز قیامت) چهره‌هایی تازه و خرم هستند و به‌سوی پروردگار خود می‌نگرند.

وجه استدلال این است که، این آیه آشکارا دلالت دارد بر این که در قیامت کسانی خدا را خواهند دید، و طبق روایات، آن‌ها همان مؤمنان هستند.

اشعری در تقریب استدلال و رفع اشکالات می‌گوید:

در این آیه مقصود خداوند از «نظر» نمی‌تواند نظر به معنای تفکر و پندآموزی باشد؛ چون آخرت جای پندآموزی نیست. هم‌چنین منظور از «نظر» انتظار هم نیست؛ چون ذکر نظر همراه با وجه به معنای نگاه کردن با دو چشم است... از این گذشته در بهشت انتظاری وجود نخواهد داشت؛ چون انتظار، خوشی‌ها را از بین می‌برد و مناسب بهشت نیست.^۱

اشعری در کتاب دیگر خود اشکالاتی را که بر این استدلال شده، مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد، از جمله این که در آیات بعدی این آیه آمده:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ. تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ». (قیامت، ۲۴-۲۵)

صورت‌هایی در آن روز، تیره و ترش است؛ گمان دارند که با آن‌ها رفتاری تند خواهد شد.

در این قسمت از آیات منظور از وجه، قلب است که جایگاه ظن و گمان می‌باشد، و این قرینه است بر این که منظور از وجه در آیات قبلی هم قلب است و مؤمنان با دیده قلب و نه با دیده سر به خدا خواهند نگریست.

اشعری پاسخ می‌دهد که ظن نه با وجه است و نه با قلب، و چون ظن را همراه با وجه ذکر کرده، منظور ظن قلب

۱. اشعری، الابانة عن اصول الديانة، ص ۳۱.

است و چون نظر، گاهی با وجه است و گاهی با غیر وجه، لازم است وقتی که آن را با وجه ذکر کردند منظور از آن، نگاه کردن با وجه باشد، همان‌گونه اگر نظر را با قلب ذکر کنند، منظور نگاه کردن با قلب خواهد بود. اشکال دیگر این که منظور آیه، نگاه کردن به ثواب ربّ است به تقدیر (الی ثواب ربّها ناظره). اشعری پاسخ می‌دهد که ثواب خدا غیر از خود خداست و نمی‌توان بدون دلیل از حقیقت کلام دست برداشت و به مجاز افتاد.^۱ قاضی عبدالجبار معتزلی که در کتاب «المعنی فی ابواب التوحید والعدل» به‌طور بسیار مفصل راجع به مسأله رؤیت باری سخن گفته است، در پاسخ استدلال اشاعره به این آیه مطالبی آورده که خلاصه بعضی از قسمت‌های آن چنین است:

ظاهر این آیه این است که مردم در قیامت به‌سوی پروردگارشان نظر می‌کنند و نظر کردن غیر از رؤیت است؛ چون نظر کردن این است که انسان درصدد دیدن چیزی باشد، ولی دیدن و رؤیت، ادراک مرئی به‌وسیله چشم است، مانند این که کسی برای دیدن ماه به‌سوی آن نگاه کند، معلوم نیست که آن را ببیند یا نه و این صحیح است که کسی بگوید: «نظرت الی الهلال و لم اره».^۲

مطلب دیگر این که اگر منظور آیه «دیدن» بود، آن را به چشم نسبت می‌داد و می‌بینیم که به وجه و صورت نسبت داده است، و مسلماً انسان با صورت نمی‌بیند، بلکه با چشم می‌بیند؛ پس معلوم می‌شود که منظور از نظر، رؤیت نیست.^۳

دیگر این که منظور از نظر در این جا انتظار است و این استعمال هرچند که مجازی است، ولی با قرآنی که داریم اراده این مجاز اشکالی ندارد و در کلام عرب استعمال نظر به معنای انتظار آمده است، مانند قول شاعر:

انی الیک لما وعدت لناظر نظر الفقیر الی الغنی الموسر

در این شعر با این که «نظر» با «الی» متعدی شده، به معنای انتظار است.^۴

متکلمان از شیعه و معتزله بحث‌های مفصلی در این باره کرده‌اند، که به‌جهت رعایت اختصار، از نقل آن‌ها صرف نظر می‌کنیم و فقط این احتمال را هم که بعضی‌ها داده‌اند می‌آوریم، که «الی» در آیه شریفه، مفرد «آلاء» و به معنای نعمت است و منظور آیه این است که آن‌ها به نعمت پروردگار خود نگاه می‌کنند.^۵

۲- «قال ربّ أرنی أنظر إلیک...» وجه استدلال اشاعره با این آیه را پیش‌تر گفتیم و خاطر نشان کردیم که هم نافین

۱. اشعری، اللمع، ص ۶۵.

۲. المعنی فی ابواب التوحید، ج ۲، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۰۳.

۴. همان، ص ۲۰۷.

۵. علامه حلی، مناہج الیقین، ص ۳۴۰.

و هم مثبتین رؤیت، با این آیه به مقصود خود استدلال کرده‌اند. روایاتی هم از طریق اهل سنت نقل شده و در آن‌ها از دیده شدن خداوند سخن به میان آمده است؛ از جمله این روایت:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): **إِنَّكُمْ سَتَرْتُمْ رَبَّكُمْ مَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ**.^۱

همانا شما (در روز قیامت) پروردگارتان را خواهید دید، همان‌گونه که این ماه را می‌بینید و از دیدن او بازداشته نمی‌شوید.

برپایه این روایت، خداوند در قیامت مانند دیده شدن ماه چهارده شبهه، آشکارا دیده خواهد شد.

قاضی عبدالجبار در پاسخ اظهار می‌دارد: همه این‌ها اخبار آحاد است و در این‌گونه مسائل قابل استدلال نیست. از این گذشته این اخبار با اخبار دیگری معارض است که محدثان نقل کرده‌اند؛ مانند روایت ج/بربن عبد الله از پیامبر که فرمود: «لن يرى الله احد في الدنيا و لا في الاخرة»؛ یعنی کسی نمی‌تواند خدا را نه در دنیا و نه در آخرت ببیند.

دیگر این‌که می‌توانیم آن روایت را چنین تأویل کنیم، که شما وجود خدا را در روز قیامت آن‌چنان درک می‌کنید که گویا او را می‌بینید، و آمدن «رؤیت» به معنای «علم» در کلام عرب متداول است.^۲ روایات از طریق اهل بیت پیامبر در نفی جواز رؤیت خداوند زیاد وارد شده است.^۳ از این‌رو برای این‌که خداوند را تشبیه به جسم نکنیم، باید آن دسته از روایات را که در آن‌ها از رؤیت خداوند خبر داده شده، به علم، درک و دیدن با قلب تأویل کنیم. همان‌گونه که در کلام امیرالمؤمنین آمده است:

«و قد سأله ذعلب اليماني فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك؟ قال: ويلك يا ذعلب ما كنت أعبد رباً لم أره. فقال: يا أمير المؤمنين كيف رأيتته؟ قال: ويلك يا ذعلب لم تره العيون بمشاهدة الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان».^۴

ذعلب یمانی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پرسید: آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ فرمود: آیا خدایی را که نیستم عبادت می‌کنم؟ گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: چشمان با مشاهده آشکار او را نبینند؛ ولی دل‌ها به حقایق ایمان، او را درک می‌کنند.

۱. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۳۰؛ ابواب مواقیب الصلاة و كنز العمال، ج ۱۴، ص ۴۴۷.

۲. رجوع شود به: المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۴، ص ۲۲۴ به بعد.

۳. رجوع شود به: شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۰۷ به بعد.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

در پایان این بحث، توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌کنم، که اشاعره که به جواز رؤیت خدا قائل هستند، لمس کردن، بوییدن، چشیدن و شنیدن او را نیز جایز می‌شمارند و می‌گویند: هیچ چیز ما را از اظهار چنین سخنی باز نمی‌دارد؛ زیرا اگرچه چنین چیزی به صراحت در قرآن نیامده، اما هیچ دلیل عقلی که این امر را نفی کند، وجود ندارد.^۱

دلایل عقلی مسأله

۱- دلایل عقلی نافیان

- ۱.۱- همواره چیزی قابل رؤیت است که جسم باشد و در حیز قرار گیرد، به گونه‌ای که نور را منعکس کند و نور او به چشم بتابد، و چون خداوند جسم نیست؛ بنابراین دیدن او غیرممکن خواهد بود.
- ۱.۲- لازمه دیده شدن یک چیز، قرار گرفتن آن در جهت و سمت معینی است. تا چیزی در جهت خاصی قرار نگیرد، دیدن آن ممکن نخواهد بود و می‌دانیم که خداوند جهت ندارد و همه‌جا را فرا گرفته است.
- ۱.۳- اگر خدا دیده شود، رؤیت یا بر همه ذات او تعلق می‌گیرد یا به قسمتی از ذات او. در صورت اول خدا را محدود و متناهی کرده‌ایم و در صورت دوم خدا را قابل قسمت و مرکب دانسته‌ایم، که هر دو فرض درباره خدا محال است.

۲- دلایل عقلی مثبتان

- ۲.۱- با جواز رؤیت خداوند، لازم نمی‌آید که خدا حادث باشد، چون مرئی بودن یک چیز دلیل بر حادث بودن آن نیست و اگر به این دلیل مرئی بود، لازم می‌آمد که هر محدثی دیده شود، و این باطل است.^۲
 - ۲.۲- خداوند موجود است، و امکان دیده شدن هر چیزی ناشی از موجود بودن آن است.^۳
- در توضیح این دلیل «ایجی» گفته است: ما هم جواهر را می‌بینیم و هم اعراض را، و علت دیده شدن آنها یا موجود بودن آنهاست و یا حادث بودن آنها؛ چون قدر مشترکی میان جواهر و اعراض جز وجود و حدوث نیست، و حدوث نمی‌تواند علت رؤیت باشد، چون حدوث چیزی جز مسبوق به عدم بودن نیست و عدم نمی‌تواند علت باشد؛ پس علت رؤیت، وجود است و خداوند نیز موجود است و علت رؤیت را دارد.^۴

۱. رجوع شود به: عبدالرحمن بدوی، *تاریخ اندیشه‌های کلامی*، ج ۱، ص ۵۹۷، ترجمه حسین صابری.

۲. اشعری، *اللمع*، ص ۶۱. اشعری در این کتاب بیشتر با ادله عقلی وارد شده و در کتاب الابانه بیشتر از ادله نقلی استفاده کرده است و این شیوه او در این دو کتاب است.

۳. باقلانی، *التمهید*، ص ۲۶۰.

۴. *شرح‌المواقف*، ج ۸، ص ۱۲۳.



این دو دلیل آنچنان سست است که نمی‌توان آن‌ها را دلیل به حساب آورد، زیرا نفی رؤیت خدا برای لزوم حدوث نیست، بلکه برای لزوم جسمیت و جهت داشتن است و این‌که وجود را دلیل رؤیت هر چیزی می‌دانند سخن باطلی است، چون علت رؤیت وجود خاص است و موجودی دیده می‌شود که غیر از وجود، شرایط دیگری هم داشته باشد، مانند جسم بودن و جهت داشتن. بعضی از موجودات با این‌که وجود دارند دیده نمی‌شوند، مانند: روحيات اشخاص و یا صفاتی مانند: شجاعت، سخاوت، قدرت و علم که دیده نمی‌شوند، ولی وجود دارند.

چکیده

بعضی از فرقه‌های اسلامی از جمله اشاعره برای اثبات جواز رؤیت خداوند به آیاتی از قرآن و احادیث نبوی تمسک جسته‌اند. به نظر آن‌ها مراد از «نظر» در آیه نمی‌تواند نظر به معنای تفکر و پندآموزی باشد؛ چون آخرت جای پندآموزی نیست. و از آن‌جا که نظر را با وجه ذکر کردند، منظور از آن نگاه کردن با وجه می‌باشد. ولی همان‌طور که از آیه بر می‌آید، نظر کردن غیر از رؤیت است؛ چون نظر کردن این است که انسان درصدد دیدن چیزی باشد، ولی دیدن و رؤیت، ادراک مرئی به وسیله چشم است.

هم‌چنین اشاعره در بین احادیث، به حدیث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) استشهاد می‌کنند که طبق روایت، خداوند در قیامت مانند دیده شدن ماه چهارده شبه آشکارا دیده خواهد شد. این درحالی است که روایات بسیاری از طریق اهل بیت پیامبر در نفی جواز رؤیت خداوند زیاد وارد شده است. از طرفی دیگر، دلایل عقلی بسیار وجود دارد که در نفی جواز رؤیت وجود دارد، که یکی از آن‌ها این است که، لازمه دیدن خدا جسمانی بودن، جهت‌دار بودن و درنهایت محدودیت ذات اوست که با نامتناهی خداوند ناسازگار است.